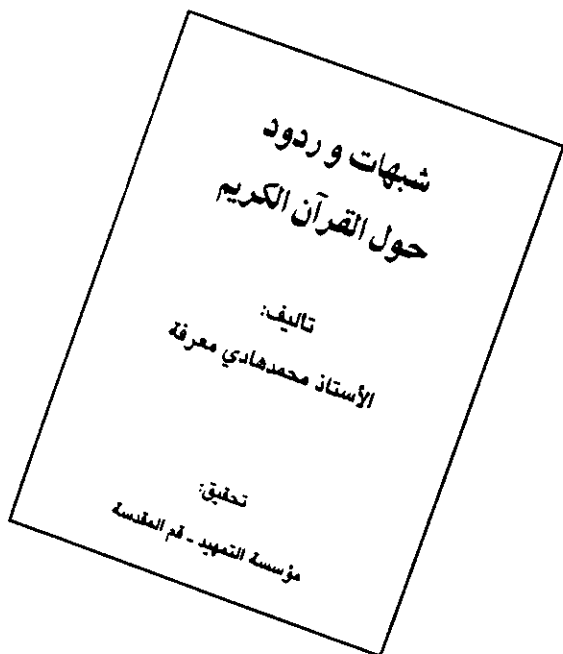


## بازخوانی کتاب

# شبهات و ردود حول القرآن الکریم

علیرضا ذکاوتی قراگزلو



شبهات و ردود حول القرآن الکریم، الأستاذ محمد هادي معرفة،  
تحقیق: مؤسسة التمہید - قم المقدسة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۳ھ  
۲۰۰۲م، ۶۰۷ص.

### نکاتی از باب اول

اما اینکه قرآن را متأثر از تعلیمات یهود و مسیحیت انگاشته اند، ناشی از وحدت اصول ادیان و سرچشمه یگانه آنهاست (ص ۷). بعضی مستشرقان نیز که این سخن را گفته اند، در مورد تورات و انجیل نیز همین عقیده را دارند و آنها را متأثر از منابع پیشین و کهن تر می دانند (ص ۸). البته عده ای نیز مسیحیت را اصل گرفته و انگیزه شان در حمله به قرآن و اسلام دفاع از مسیحیت بوده است و اینان مستشرقان مسیحی وابسته به واتیکان اند که احیاناً انگیزه های استعماری نیز دارند که تحقیق خالص را به شائبه اغراض آلوده است.

ویل دورانت با اشاره به ورقه بن نوفل، پسر عموی خدیجه که با محمد (ص) از نزدیک ارتباط داشت، و نیز مسافرت های مکرر محمد (ص) به مدینه که پدرش آنجا در گذشته بود، گوید: در آیات قرآن از حسن اخلاق مسیحیان و نیز گرایش توحیدی یهود یاد شده و چه بسا محمد (ص) آن عقاید را با عادات و اعتقادات مشرکانه اعراب سنجیده و احساس نیاز به دین جدیدی کرده است که آن گروه های مختلف و متخالف را پیوند دهد.

کتاب شبهات و ردود حول القرآن الکریم از آخرین آثار قرآن شناس مشهور معاصر مرحوم آیت الله هادی معرفت است که از بهترین ها در نوع خود است. ایشان می کوشد به پنج پرسش یا ایراد عمده در مورد قرآن پاسخ دهد:

یکی اینکه می گویند قرآن وحی نیست؛ یا از این جهت که اصولاً ارتباط انسان و خدا مستقیماً ممکن نمی باشد یا از آن جهت که به محمد (ص) وحی نرسیده، بلکه او در سفر و حضر از زبان این و آن به ویژه یهود و مسیحیان چیزهای شنیده و با آنچه از محیط تأثیر پذیرفته و در خلوت غار حرا بدان اندیشیده، در آمیخته و چکیده و گزیده آن را به عنوان قرآن آسمانی ر کرده است.

دوم اینکه در قرآن بسیاری از تأثرات محیط و احوال و اوضاع جاهلیت هست که در بیشتر آموزه ها و برنامه های قرآن نیز جلوه گر است و آنچه به نظر امروزی خشن و عقل ناپذیر می آید - مثلاً مجازات ها - از همین ناحیه است.

سوم تناقضاتی که به نظر مخالفان در قرآن مشاهده می شود. چهارم احتمال وجود اشتباهات تاریخی و ادبی یا منافی بودن با مسلمت علمی که از روی بی دقتی مدعی شده اند. پنجم احتمال تحریف ... (مقدمه کتاب).

و مرحوم آیت الله معرفت که صاحب تألیفات متعدد در موضوعات قرآنی است، در کتاب شبهات و ردود حول القرآن الکریم کوشیده است به این سؤالات یا اشکالات جواب مشروح و مستدل بدهد که خلاصه آن از لحاظ خوانندگان می گذرد.

تعالیم و قصص قرآن را با ساطیر عهدین مقایسه کنیم (ص ۱۲۳)، برتری قرآن به کتب تحریف شده معلوم می‌شود (۲۴-۱۴). قرآن حرمت انبیا را پاس می‌دارد؛ حال آنکه تورات داستان‌های زنبده و زشت از نوح و ابراهیم نقل کرده است (ص ۲۷).

مرحوم معرفت کوشیده است اثبات کند که طول فغان نوح طبق آنچه در تورات آمده، برای تمام کره زمین است - که این محال طبیعی است - اما و از آن قرآن برای قسمتی از زمین که قوم نوح ساکن بوده‌اند می‌باشد (ص ۳۰-۴۶) و همچنین قرآن عمر طولانی نوح را ممکن و قابل قبول می‌داند (ص ۴۷). پدر ابراهیم آرزو نیست، بلکه تاریخ است و آثار عمومی ابراهیم است (ص ۵۲). آن پسر ابراهیم که می‌خواست ذبح کند و خدا برایش ندا فرستاد اسماعیل است (ص ۵۵)، نه اسحاق (آن چنان‌که تورات می‌گوید).

قصه لوط و دخترانش در تورات نیز بعد از بلای که بر شهر لوط واقع شد، بسیار شنیع است. (ص ۵۷) نیز داستان یعقوب پدر بزرگ یهودیان که پدرش را گول زد و به جای عیسی برادرش، حائز مقام پیامبری شد، برخلاف شأن نبوت و یک داستان ابلیهان و بازی کو دکانه است (ص ۵۸).

در تورات گوساله را هارون می‌سازد، نه ساموی (ص ۶۲). در تورات داود با جیله و ناخوانم‌ردی زن اوریا را تصوف و آبتن می‌کند، بعد با توطئه ای اوریا را به کشتن می‌دهد و باز وی از دواغ می‌کند. آن بچه که از حرام نظمه‌اش منعقد شده بوده، می‌میرد و بچه بعدی سلیمان است (ص ۷۷). در خاندان داود نجات و فضایل دیگری هم رخ می‌دهد که شایسته انجیلس عادی نیست، چه رسد به انبیا (البته بعضی مفسرین ذیل آیه ۲۳ سوره ص به این قصه اشاره کرده‌اند).

در قرآن خطاب به مریم «ایا اخت هارون» آمده است (سوره مریم، آیه ۲۸) مستشرقان پنداشته‌اند مراد هارون برادر موسی است، به این قریبه که جای دیگری برای مریم تعبیر «ایبته عمران» آمده است (سوره آل عمران، آیه ۲۵) پاسخ مؤلف این است که اگر معاصران پیامبر چنین برداشتی از آیه کرده بودند، به حضرت ایراد می‌گرفتند (ص ۸۴). باید گفت اتفاقاً خود مؤلف دو روایت آورده که چنین برداشتی وجود داشته: یکی عایشه که پنداشت مریم خواهر هارون (برادر موسی) است و کعب الاحبار او را امتوجه کرد. دیگر مسیحیان نجران که به فرستاده پیامبر همین ایراد را گرفتند و او در بازگشت به مدینه، از حضرت پرسید و حضرت پاسخ داد: چرا گفتی در آن زمان مردم فرزندان خود را به نام‌های پیامبران و صالحان می‌نامیدند (ص ۸۴). باید دانست مادر مریم از سلاله هارون (برادر موسی) بوده و انتساب وی به هارون نیز بی‌بهره نیست. همچنین پدرش از

ویان دوران گوید: غیر از محمد (ص) پیغمبر نیماهای دیگری نیز در اوایل قرن نخست میلادی در گوشه و کنار عربستان پیدا شدند که می‌خواستند با دعوی از تباط فوق بشری، آیین واحد برای اعراب بیاورند. همچنین کسانی از اعراب به یهودیت و بعضی به مسیحیت گرویدند و نیز کسانی به عنوان حقیقه یا حقیق‌خواه بودند که از بیت پرستی کناره گرفتند. اینان در جستجوی حقیقت به سیر و سلوک پرداختند؛ همان‌طور که کسانی منتظر آمدن موعود یهود یا مسیحیت بودند (ص ۹).

به نظر اسقف دره الحصاد (م ۱۹۷۹) قرآن خود گواهی می‌دهد که مطالبش در کتب پیشینیان بوده است: «ان هذا لغی الصصحف الأزلی صحیف ابراهیم و موسی» (سوره اعلی، آیه ۱۸-۱۹) و «الم یأتیا بما فی صحیف موسی و ابراهیم الذی وقی الأتوز و رازة و زرا اخیری» (سوره نجم، آیات ۳۸-۳۶) و «و انا انلی زرا الأزلین \* اولم یکن لهم آیه ان یملعه علماء بنی اسرائیل» (سوره الشعرا، آیات ۱۹۶-۱۹۷) این شخص، کلمه «تفصیل» را در آیه «کتاب فصلت آیات قرآنا عربیة» (سوره فصلت، آیه ۲)، به معنای نقل و ترجمه گرفته و می‌گوید: یعنی از اصل غیر عربی به این زبان ترجمه شده و لذا تصدیق کننده اصل و مرجع است: «و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمةً و هذا کتاب مصدق لسانا عربیة» (سوره احقاف، آیه ۱۲) (ص ۱۰).

مستشرقان دیگر همچون: تسال، ماسیه، آلدربه، لامنز، گلنزهر و نولدیکه معتقدند قرآن از کتب پیشینان بسیار استفاده کرده و حجتان شباهت قصص و حکم (واحکام) قرآن و دیگر کتب دینی است؛ چنان‌که با تعالیم زرتشت و برامه نیز همانندی‌هایی دارد: معراج، بهشت، جهنم، بل صراط، شروع با نام خدا، پنج نماز... و نیز گواهی و بشارت پیغمبر به پیغمبر بعدی.

به نظر ویل دورانت کلمه «رحمان» مأخوذ از «رحمانا» عبری است.

البته مسلمانان معتقدند این همه ریشه در شریعت ابراهیمی دارد و شرایع توحیدی همه یکسان‌اند: «فشرح لکم من الدین ما وصی به نوحاً، الذی اوحننا الیک و ما وصی به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقموا الدین و لا تتفرقوا...» (سوره شوری، آیه ۱۲۳) به گفته قرآن این دین توحیدی واحد اسلام است و دینی غیر اسلام پذیرفته نخواهد بود (سوره آل عمران، آیه ۳؛ سوره بقره، آیه ۱۲۶). قرآن یهودیان و مسیحیان را از چسبیدن به آنچه خود دارند، برحذر داشته، به سری ملت حقیقی ابراهیم فرا می‌خواند (سوره بقره، آیه ۱۲۵) تا رنگ (و تعمد) خدایی یابند (سوره بقره، آیه ۱۲۸).

به نظر مؤلف تشابه قرآن با کتب پیشینان نه تصادفی است و نه به سبب تقلید و اقتباس، بلکه از وحدت منشأ است، خصوصاً اگر

نسل داود بوده و نام پدرش عمرام (=عمران) است (منتهی نه عمران پدر موسی علیه السلام).

بر قرآن ایراد کرده اند که در روایت سخن گفتن عیسی در گهواره، متفرد است؛ حال آنکه در هیچ یک از انجیل‌ها چنین قصه‌ای نیامده (ص ۸۸).

پاسخ مؤلف این است که مگر مسیحیان همه روایت‌های مذهبی خود را محفوظ نگه داشته‌اند؟ مثلاً انجیل‌های متی، مرقس و لوقا از ۳۳ معجزه مسیح فقط به یکی اشاره کرده‌اند و انجیل یوحنا فقط به هفت معجزه اشاره کرده است. البته در انجیل لوقا تکلم در گهواره به یحیی نسبت داده شده (ص ۸۹). و نیز مسیحیان، بشارت مسیح بر آمدن محمد (ص) را انکار کرده‌اند. لفظی که در انجیل به «تسلیم دهنده» ترجمه شده، طبق منقولات متعدد مؤلف کتاب «صاحب ستایش بسیار» صحیح است که با «احمد» ذکر شده در قرآن (سوره صف، آیه ۶) و «محمد» منطبق است (ص ۹۵) (در انجیل برنابا طبق عقیده اسلامی ترجمه شده است).

قضیه مصلوب نشدن عیسی (ع) هم برخلاف آنکه مستشرقان از اشتباهات قرآن می‌پندارند، میان مسیحیان سابقه داشته. پیروان باسیلید و غیر ایشان عقیده داشتند که یکی از حواریون به جای مسیح مصلوب شد و حتی در انجیل برنابا نام آن شخص یهودای می‌باشد (این همان است که مسیح را لوداد) (ص ۱۰۱). شیخ محمد عبده گوید: اصل عقیده مصلوب شدن و فدا شدن در راه گناه‌بانی آدم یک عقیده شرک آمیز هندی است. هم‌اکنون کتابی به نام سفردمانه رسولان آورده است که مسیح مصلوب نشد. بلکه دیگری به جی او مصلوب شد (ص ۱۰۱). به نقل از المنار، ج ۶، ص ۳۵.

#### نکاتی از باب دوم

در مورد آیه ۶ سوره نساء راجع به جواز زدن زن (ص ۱۴۹ به بعد) نظر مؤلف، پس از بحث روایی مفصلی، بر این قرار گرفته: «الآنخذ بظاهر اطلاق الآیه أخذ بظاهر منسوخ و مخالفة صریحة لسمع الرسول و توصیاته انبالغة و كذا الأئمة الظاهرین من بعده» (ص ۱۵۸) اینک مستشرقان به تبع امام فخر رازی، ابن سینا را منکر جن پنداشته‌اند، غلط است. (ص ۱۸۹)

در مورد تشبیه میوه درخت زقوم به «سر شیاطین» که از دیرباز میان مفسران و ادبا مورد بحث بوده، به نظر مؤلف «شیطان» در اینجا به معنی ماری است که همچون خروس تاج گوشتی بر سردارد و زشت و بدمنظر است و زیر درخت انجیر وحشی در بیابان‌ها دیده می‌شود (ص ۱۹۳). پس تشبیه محسوس به محسوس است. نه آنکه ایجاد وحشت و نفرت از راه توهّم انگیزی باشد.

در مورد سحر به نظر مؤلف اثر آن ذهنی است و دلیلی نداریم که قرآن تأثیر آن را واقعی تلقی کرده باشد. همچنین در مواردی که کافران به گمان خودشان پیامبر را جادو کرده‌اند (یا به چشم زخم تهدید نموده‌اند) طبق آیه قرآنی ساحر به هیچ روی توفیق و سازگاری ندارد (سوره طه، آیه ۲؛ سوره یونس، آیه ۷۷). استدلال به سوره فلق و داستانی در شأن نزول آن از سوی مخالفان، نیز باطل است؛ چرا که نزول سوره فلق در مکه و آن داستان که نقل می‌کنند، در مدینه واقع شده است (ص ۲۰۳-۲۰۷).

اینکه آیه «و ان یکاد» (سوره قلم، آیات ۵۱-۵۲) را دلیل بر این گرفته‌اند که قرآن تأثیر چشم‌بد و نگاه‌بدر را قبول دارد، صحیح نیست؛ زیرا چیزی را که پسندند و به شگفت آیند، چشم می‌کنند، نه کسی چیزی را که ناپودی‌اش را خواهان‌اند (ص ۲۳۲) همچنان که در سوره فلق فرموده است که از شر حاسد و آنچه از راه حسد به عمل می‌آید، به خدا پناه برند، و اینکه یعقوب به فرزندانش توصیه می‌کند که همگی از یک دروازه داخل نشوند، بلکه از درهای مختلف وارد شوند (یوسف، آیه ۶۷) نه از جهت بیم چشم زخم است، بلکه می‌خواهد که هر کدام جداگانه از تأثیر ملاقاتشان در یوسف با خبر شوند (ص ۲۳۰).

اینکه مستشرقان، قرآن را متأثر از شعر جاهلی انگاشته‌اند، شعرهای مورد استشهاد همگی مربوط به بعد از اسلام، و خود اقتباس از قرآن است، نه برعکس (ص ۲۳۷-۲۳۸).

اینکه پنداشته‌اند در قرآن تعبیرات زننده هست، اشتباه است؛ از جمله «احصنت فرجها» در وصف مریم (سوره انبیا، آیه ۹۱؛ سوره تحریم، آیه ۱۲) که منظور از فرج، در اینجا شکاف پیراهن یا چاک دامن است؛ همچنین است کلمه «فروج» در آیات ۳۵ احزاب و ۳۰ و ۳۱ نور و ۵ مؤمنون. (حتی تسمیه عضو تناسلی به «فروج» هم نوعی مجاز است، نه حقیقت).

در تعبیر «فختانها» (سوره تحریم، آیه ۱۰) که درباره زن لوط و زن نوح آمده منضرب غنی و فحش نیست، بلکه انکار رسالت و همراهی نکردن با شوهر و نفاق آن دو است. ضمن تعریض به دو تن از زنان پیامبر اسلام است که کاملاً اطاعت نمی‌کردند، بلکه به پشتیبانی یکدیگر بر روی پیامبر می‌ایستادند. ابن عباس از عمر بن خطاب روایت می‌کند که منظور عایشه و حفصه است (ص ۲۴۲).

#### نکاتی از باب سوم

آیاتی در قرآن هست که بین آنها اختلاف و تناقضی به ظاهر دیده می‌شود و مستشرقان (با استفاده از کتب تفاسیر و کلامی خود مسلمان) علیه قرآن به آنها استدلال کرده‌اند که ذیلاً ذکر می‌کنیم: آیه ۵ سوره سجده روز معینی را برابر یکهزار سال و آیه ۴

کسی یا کسانی را که گمراه کرده است نیز دارد (ص ۲۵۴).

در آیه «و اذ انزلنا ان نهلک قریه امرنا بترقیها فاستقوا فیها فحق القرآن فعدوهم انا نهدمیرا» (سوره اسراء، آیه ۱۶) کلمه «امرنا» یک متعلق محذوف دارد یعنی «امرنا هم بالصالح و الرشاد» که با این توضیح اشکال مقدر حل می شود. این تفسیر از ابن عباس و ابن جریر نیز نقل شده است (ص ۲۵۶-۲۵۷).

اشکال معروفی هست که با توجه به آیات سوره فصلت، آیات ۹-۱۲ و نازعات، آیات ۲۷-۳۰ و سجده، آیه ۴ معلوم نیست که اولاً زمین پیش از آسمان آفریده شده یا پس از آن؟ ثانیاً مدت خلقت هشت روز است یا شش روز؟ جواب مؤلف این است که زمین پیش از آسمان آفریده شده؛ هر چند گسترش آن بعد از خلقت آسمان ها بوده است و مدت خلقت نیز شش روز بوده است (ص ۲۵۹).

آیا مردم در قیامت از یکدیگر نیز پرسش می کنند؟ جواب منفی و مثبت هر دو در قرآن هست (سوره الرحمن، آیه ۲۹؛ سوره قصص، آیات ۷۸ و ۶۶؛ سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱؛ سوره مبارج، آیات ۸-۱۰؛ سوره صافات، آیات ۲۴ و ۵۰؛ سوره اعراف، آیه ۶؛ سوره حجر آیات ۹۲-۹۳؛ سوره مدثر، آیات ۳۹-۴۸).

پاسخ این است که در آغاز کار همگی از هول محشر سهوت و خاموشی اند، اما پس از آنکه وضع بر ایشان قدری عساری می شود، نوبت سؤال و جواب می رسد (ص ۲۶۱-۲۶۲).

آیا میان آیه «الا أقسم بهنذا البله» و آیه «و هذا البله الامین» تناقض هست؟ خیر زیرا جواب قسم اولی این است که انسان در رنج آفریده شده و این قسم نمی خواهد، اما جواب قسم دومی این است که انسان هم می تواند بالاترین باشد و هم پست ترین، و این مطلبی است که تأکید لازم دارد (ص ۲۶۲).

آیات ۳۳ و ۳۴ انفال نیز تناقض ندارند؛ زیرا خداوند، تا پیامبر اسلام میان امت حضور دارد، عذاب نمی فرستد؛ هر چند فی الواقع مستحق عذاب باشند (ص ۲۶۳).

در قرآن می خوانیم که در قیامت اعمال وزن می شود، آن هم توزین درست (سوره انبیا، آیه ۴۷؛ سوره اعراف، آیات ۸-۹) و نیز در قرآن می خوانیم که در مواردی بی حساب اجر داده می شود (سوره زمر، آیه ۱۰؛ سوره بقره، آیه ۲۱۲؛ سوره غافر، آیه ۴۰) و مثلاً اعمال بعضی نیز حیط و ناچیز می شود (سوره کهف، آیه ۱۰۵) و حساب بعضی آسمان است (سوره انفال، آیه ۸) و به هر حال خدا هر کس را بخواند، می آموزد و هر کس را بخواند، عذاب می کند (سوره بقره، آیه ۲۸۴). حاصل جواب های که مؤلف نقل کرده، این است که حساب و میزان صحیح است، اما کم خدا در اجر دادن نیز بی پایان است. در مورد حیط اعمال،

سوره مبارج پنجاه هزار سال تعیین کرده است. از ابن عباس روایت شده که مراد از آیه، یک روز نیست (ص ۲۴۵). تکمیل مطلب در صفحات ۲۵۷-۲۵۸ آمده است که طالب آن می تواند ملاحظه کند.

اینکه خلقت آدم یک جواز «تراب» (سوره آل عمران، آیه ۵۹)، یک جواز «حصا مسنون» (سوره حجر، آیه ۲۶)، و یک جواز ضیق لایب (سوره صافات، آیه ۱۱) و یک جواز صلصال کانفحار (سوره الرحمن، آیه ۱۴) آمده، تناقض نیست؛ زیرا هر کدام از این کلمات مر جبهه ای و حائثی و نشان می دهد (ص ۲۴۹).

اینکه عصای موسی یک جابه جان (یعنی مار کوچک) و یک جابه نعمان مبین (یعنی اژدها و مار بزرگ) تعبیر شده نیز تناقض نیست؛ زیرا اولی در دیده خود موسی و دومی در دیده فرعون و جادوگران است (ص ۲۵۰). کلمه اول در سوره قصص ۳۱ و کلمه دوم در سوره شعراء ۳۲ آمده است.

اینکه یک جا آمده است: «فیو مند لا یسأل عن ذنبه نس و لا جان» (سوره الرحمن، آیه ۳۹) و جای دیگر آمده است: «انقرهم انهم مسئولون» (سوره صافات، آیه ۲۴) تناقض نیست؛ زیرا مربوط به دو جایگاه است؛ همچنان که «ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» (سوره انفال، آیه ۱۷) و «لم یمن تقننوا هم و لکن الله تقننهم» (سوره انفال، آیه ۱۷) نیز تناقض نیست؛ چرا که فعل مستقیم آن بنده سر زده، و لیکن تأثیر از خداست و از بنده نیست (ص ۲۵۰).

بعضی نیز گفته اند که آیه: «و قال الملا من قوم فرعون ائذیر موسی و قومہ لیفسدوا فی الارض و یدرک و اهلک» (سوره اعراف، آیه ۱۲۷) با قول فرعون: «انا ربکم الاعلی» (سوره نازعات، آیه ۲۴) قابل جمع نیست، جواب داده شده که فرعون خود را بالاتر از همان خدایان می دانست (ص ۲۵۱). (به گمان نویسنده مقاله شاید جواب این باشد که میان معنی «اله» و «رب» فرق معنی هست.

و اینکه تصور شده میان دو آیه «الذین آمنوا و تطمنن قلوبهم بذكر الله» (سوره رعد، آیه ۲۸) و «انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم» (سوره انفال، آیه ۹) اختلاف به نظر می آید، با توجه به آیه زیر که جمع هر دو مطلب است، رفع ابهام خواهد شد: «تقتسم منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله» (سوره زمر، آیه ۲۳).

همچنین است آیه «و قال الذین کفروا للذین آمنوا انهم اسبنا و انهم یختمل خطایکم و ما هم بحاملین من خطایکم من شیء» انهم لکان ذنون و لیحملن انفالهم، و انفال مع انفالهم و لیسألن یوم القیامه عما کانتوا یفترون (سوره، عنکبوت، آیات ۱۲-۱۳)، که تناقضی ندارد؛ زیرا هر کس مسئولیت خودش را دارد، ضمن آنکه مسئولیت

(ص ۲۸۲) [به گمان نویسندهٔ مقاله، ساده چیزی که از آن خلق می‌شود، موجود است و خلق ابداع صورت است؛ حال آنکه امر ایجاد ناگهانی و غیر مسبوق به ماده است: «انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون» (سوره یس، آیه ۳۶) و پیشتر نیز گفته‌اند: «امر» را جع به مجردات است و «خلق» مربوط به مادیات است.]

«عیس و تولی» را مستشرقان مستحکم وجود تناقض در قرآن قرار داده‌اند که در اینجا به پندار ایشان پیامبر بر کوری روی تشریح می‌کند، ولی همو را قرآن صاحب اخلاق شگرف دانسته است: «وانك لعلى خلق عظيم». بعضی در جواب گفته‌اند: ضمیر «عیس» به پیغمبر بر نمی‌گردد، بلکه به مردی از بنی امیه که در مجلس حضور داشت و بر کوری روی تشریح کرد، بر می‌گردد (ص ۲۸۴). در هر حال، به نظر مؤلف اگر هم ضمیر «عیس» به خود پیامبر بازگردد، گناهی نیست؛ زیرا کوری روی تشریح کردن پیامبر را ندیده که ناراحت شود. با این حال، خداوند پیامبر را عتاب دوستانه می‌کند تا حائز عالی‌ترین و عظیم‌ترین مراتب اخلاق باشد، و نیز اهمیت ایمان و مؤمنین را بیان داشته (ص ۲۸۵). بعضی نیز گفته‌اند این حرکت پیامبر - اگر از آن حضرت سرزده باشد - برای تأدیب آن مؤمن کور بوده که رعایت ادب کند، نه اینکه فقر و نداری و کوری او باعث روتوش کردن حضرت بوده است.

به گمان نویسندهٔ مقاله اینکه ضمیر «تلهی» را در آیات بعد راجع به پیامبر دانسته و گفته‌اند آن حضرت نادانسته به کوری بی توجهی کرد، این توجیه متکلفانه است. همچنین بین آیه «اولا ان تدارکة نعمه من ربه لئلا بالمرء و هو مذموم» (سوره قلم، آیه ۴۹) و آیه «الفتنه انه بالمرء و هو سقيم» (سوره صفات، آیه ۱۴۵) منافاتی نیست؛ زیرا خداوند یونس را در حالی که بیمار بود، به بیابان افکند، بی آنکه یونس نکوهیده باشد (ص ۳۰۹).

در دو آیه متوالی کیف (۲۵ و ۲۶) او شیخانی کهنهٔ ثلاث مائة سنين و از داد او تسماقل الله اعلم بما لئبوا... نیز مشکلی نیست؛ زیرا در آیه اول مدت درنگشان را در غار اعلام می‌کند و در آیه بعدی می‌گوید خدا به این مسئله داناتر است (ص ۳۰۹)؛ یعنی اگر خدا نمی‌گفت، شما نمی‌دانستید. توجیه دیگر این است که ۳۰۹ سال مذکور در آیه، قول دیگران است و خدا به حقیقت داناتر است (ص ۴۶۶).

### نکاتی از باب چهارم

آیا در قرآن مطالبی مخالف با علم هست؟ مثلاً قرآن قلب ادراک کننده را در سینه‌ها نشان می‌دهد (سوره حج، آیه ۴۶؛ سوره

خود صاحبان اعمال، کارهای خویش را ناچیز و بی ارزش کرده‌اند و ظلمی به کسی نمی‌شود (ص ۲۶۶).

خدا جان را می‌گیرد یا ملک الموت یا ملائکه؟ (سوره نحل، آیه ۲۸؛ سوره انعام، آیات ۶۱ و ۶۰؛ سوره سجد، آیه ۱۱؛ سوره زمر، آیه ۴۲). در این مورد هم تناقض نیست؛ زیرا فرشتگان وسیله کار خدا هستند و امر اول خود خداست (ص ۲۶۸).

در آیه ای می‌خوانیم: «و جزأ سیتة سیتة مطها» (سوره شوری، آیه ۴۰) و در آیه دیگری آمده است: «ایضا عقی لهم العذاب». این هم منافاتی ندارد؛ زیرا اولی در دنیاست و ناظر به مجازات و قصاص است و دومی مربوط به قیامت است که خداوند به ملاحظه آثار گناه، ممکن است عذاب را دوبرابر کند (ص ۲۷۰).

همچنین آیه «الاندکة الایبصار» (سوره انعام، آیه ۱۰۳) و «وجه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» (سوره قیامت، آیات ۲۲-۲۳) با هم تناقض ندارند؛ زیرا نظر غیر از رؤیت است (ص ۲۷۱).

و نیز آیات «لا یضل ربی و لا ینسی» (سوره طه، آیه ۵۲) و «نسوا الله فانسیهم» (سوره توبه، آیه ۶۷) منافاتی ندارند؛ زیرا نسیان در آیه اول در معنای حقیقی به کار رفته؛ حال آنکه در آیه دوم به معنی تناسی و تغافل است؛ یعنی خدا آنها را از نظر انداخت و بدیشان اعتنا نکرد (ص ۲۷۳).

تقدیر در ازل واقع شده یا هر ساله در شب قدر صورت می‌یابد؟ جواب این است که تقدیر کلی قطعی نیست؛ هر چند غالب جریان امور بر آن است، بر خلاف تقدیر دوم، و این نظیر دو گونه اجل است که در این آیه آمده: «هو الادی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده» (سوره انعام، آیه ۲) و این در حقیقت همان محو و اثبات است: «لاکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یشیت و عنده ام الکتاب» (سوره رعد، آیات ۳۸-۳۹). علم به تقدیرات حتمی ازلی خاص خداست (ص ۲۷۸). این را هم باید توجه داشت که علم ازلی خدا موجب حیرت و سلب مسئولیت بندگان نمی‌شود (ص ۲۷۹).

آیا همگی وارد جهنم باید بشوند یا بعضی هستند که حتی صدای آن را هم نمی‌شنوند؟ (سوره سمریم، آیه ۷۲؛ سوره انبیا، آیه ۱۰۲). جواب این است که «وارده» غیر از «داخل» است. نزدیک شدن به آب جهت استفاده از آن را ورود گویند: «الما ورد ماء مدین وجد علیہ امه من الناس یشقرون» (سوره قصص، آیه ۲۳). این شهر آشوب ضمیر مخاطب «ان منکم الا واردها» را راجع به منکران حشر دانسته است (ص ۲۸۱-۲۸۰).

ساده خلق، هم برای خدا آمده و هم برای بشر (سوره اعراف، آیه ۵۴؛ سوره مؤمنون، آیه ۱۴). در هر حال، خلقت، احداث شیخ است، بعد از آنکه نبود؛ یعنی باید بی سابقه باشد

آیا خورشید در چشمه ای از لجن تیره رنگ (یا آب داغ) غروب می کند؟ (سوره کهف، آیه ۸۶) این آیه مربوط به داستان ذوالقرنین است و چون مؤلف به پیروی از ابوالکلام آزاد چند محقق دیگر ذوالقرنین قرآن را با کوروش هخامنشی منطبق می داند و از جمله فتوحات کوروش را در آسیای صغیر نوشته اند. چه بسا او غروب خورشید را در خلیج ازمیر مشاهده کرده که به علت عمق و سواحل سنگی شبیه چشمه است و نهری حامل گل های آشفته ای خاک سرخ در آن می ریزد (ص ۳۲۸ و نیز رجوع کنید به صفحات ۵۳۱-۴۶۸).

از جمله نکات تاریخی که بر قرآن گرفته اند، اینکه همان زبیر فرعون را بانی برج بابل (بسیار دور از خاک مصر) پنداشته اند، سپس بر قرآن اشکال می گیرند؛ در حالی که قرآن در هیچ جا گفته است همان برج بابل را به دستور فرعون بنا کرد. طبق آیه ۴ سوره قصص سخن از کاخی بلند از گل پخته است و در سوره غافر سخن از کاخی بلند است که فرعون می خواهد از آن راه به خدای موسی در آسمان ها بدست یابد و به نقل مؤلف شاید هم فرعون به زیستن این سخن را می گفت (ص ۳۵۱). و نیز مخالفان گفته اند همان در واقع وزیر فرعون نبود، بلکه وزیر خشایارشا (سلطنت ۴۸۶ ق م) که چند قرن بعد از موسی و فرعون می زیسته است و خشایارشا بر او خشم گرفت و به دارش کشید و مرد خدای عمومی استر (ملکه) را به جای او گذاشت. اما کتب تاریخ ایران از نام هامان و مرد خدای خدای است. به نظر می آید «هامان» معرب «آمون» یا «امان» باشد که لقب کاهنان معبد آمون بزرگ در مصر بود؛ همچنان که فرعون نیز لقب شاهان مصر است، به اسم شاه بود؛ همچون «و خود معرب «پیر و» است (ص ۳۵۲).

این را هم باید توجه داشت که از دوره خاندان نوزدهم فرانسه به بعد موبد بزرگ معبد آمون در نواحی بالای نیل صاحب اختیار مطلق خزان و معابد و سرپرست ساختمان ها نیز بوده است و مشکل مطرح شده، حل می شود (ص ۳۵۳).

اما اینکه در قرآن آمده است: «قالت الیهود یدالله مغلوله» (سوره مائده، آیه ۶۴) و بهتر منکر این قول اند، باید گفت: قرآن گاهی آنچه را که بعضی افراد انجام داده اند، به کل قوم نسبت می دهد و گاه آنچه را پیشینان کرده اند، به پستیان منسوب می دارد. بیشتر مفسران گفته اند این بر سبیل التزام است یعنی لازمه مذهب ایشان مستلزم چنین قولی خواهد بود. علامه طباطبائی هم بر این نظر است (ص ۲۵۸).

در روایات آمده است که معنی بسته بودن دست خدا، فراخ خدا از خلقت است؛ یعنی بعد از تقدیر ازلی چیزی عوض نمی شود و

۱. تعبیر «الارضین السبع» در دعای قوت آمده است.

ق، آیه ۳۷) و حتی صدر را به جای قلب ادراک کننده به کار می برد. البته ابن سینا قلب را مُدْرِك واقعی و مغز را آت قلب می داند، اما علم تاکنون به واقع امر نرسیده است (ص ۳۱۸). به گمان نویسنده مقاله، می توان این را نوعی توسع در تعبیر و مجازات و معاشات با زبان قوم تلقی کرد و ارتباطی تقی یا اثباتاً با این قضیه علمی که مرکز ادراک کجاست، ندارد.

در قرآن شهاب را وسیله ضربه زدن به شیاطین دانسته (سوره ملک، آیه ۵؛ سوره صافات، آیه ۱۰؛ سوره جن، آیات ۹-۸؛ سوره حجر، آیه ۱۸) و این با علم معاصر تناسبی ندارد. مؤلف پاسخ می دهد که این گونه تعبیرات قرآنی را که از مآزنی ساده صحبت می کند، نباید به معنی ظاهری حمل کرد (ص ۳۲۳). آیت الله معرفت در جای دیگر افزوده است که منظور قرآن، نفی خرافات رایج در باب قدرت جن و شیاطین بوده است (ص ۴۴۱).

هفت آسمان را که بارها در قرآن آمده، قدمسایر بعینت بطلمیوس حمل می کردند و کرسی و عرش را هم فلک هشتم و نهم می انگاشتند. بعد از آنشایی با نظریات کوپرنیک که خورشید و ماه را از سیارات حذف کرد، ارانوس و پلوتون را داخل حساب کردند. عقیده طنطاوی چنین بود، اما عبدالرحمن بلالغی می گوید قرآن با هیت قدیم و جدید هر دو قابل انطباق است. به عقیده علامه طباطبائی هم آسمان محسوس و کیهاندار عبارت است از «السماء الدنیا» (یعنی آسمان پایین و نزدیک تو) و شش آسمان فراتر از آن و و رای آن که محل عروج ملائکه است جنبه معنوی دارد (ص ۳۲۲).

همچنین است تعبیر «سبع طرائق» (سوره مؤمنون، آیه ۱۷) که به گفته مؤلف منظور عالم و مدیبرات و مقدرات است (ص ۳۲۵).

مؤلف، کوه های تگری مذکور در آیه ۴۳ سوره نور را به اینها تفسیر کرده است (ص ۳۲۹-۳۴۱).

مفت زمین (سوره طلاق، آیه ۱۲) یعنی چه؟ سید هبه الدین شهرستانی آن را به سیارات هفت گانه تعبیر کرده (ص ۳۳۱) و عبدالرحمن بلالغی گفته: منظور گرانی است که در آن موجودات زنده هست (ص ۳۴۴) و از حضرت علی (ع) هم روایت کرده اند که در ستارگان شهرهایی مثل شهرهای شما هست که هر یک با عمود نوری به طول ۲۵۰ سال به هم مربوط می شود و فاصله هر آسمانی از آسمان دیگر پانصد سال است (ص ۳۴۵)، به نقل از بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۹۱.

مؤلف گوید: حدیث اخیر احتمالاً از اسرائیلیات است. به نظر خود، مؤلف یک زمین بیش نیست و «هفت زمین» یعنی قطعات و مناطق مختلف زمین (ص ۳۴۷).

این عقیده اکثر اقوام قدیم و عقیده غالب یهود بوده است؛ حال آنکه قرآن خدا را فاعل مختار می داند (سوره رعد، آیه ۳۹؛ سوره الرحمن، آیه ۲۹؛ سوره هود، آیه ۱۰۷؛ سوره بروج، آیه ۱۶؛ سوره فاطر، آیه ۱) آنچه این مطلب را تأیید می کند، دنباله آیه است که می فرماید: «بل یداه مسوطان ینفق کیف یشاء» (سوره مائده، آیه ۶۴) و این در پاسخ آن بوده که یهود پس از نزول آیه «من ذا الذی یرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له» (سوره بقره، آیه ۲۴۵؛ سوره حدید، آیه ۱۱) گفتند: خدایی که از بندگان قرض بخواهد، خود فقیر است و دست هایش بسته (ص ۳۵۶ و ۳۵۹).

یهود بر تغییر قبله نیز ایراد گرفتند و پاسخ آمد و «لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله» (سوره بقره، آیه ۱۱۵). اسلام، عند الاقتضاء به نسخ در احکام عقیده دارد (سوره بقره، آیه ۱۰۶)؛ حال آنکه یهود احکام را ازلاً و ابداً ثابت می پنداشتند. ظاهراً ایراد برای نظر نیز تکرار شده که قرآن در جواب می گوید: «وإذا بدلنا آیه مکان آیه- و الله اعلم بما ینزل- قالوا إنما اتت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون» (سوره نحل؛ آیه ۱۰۱). یهود، هم تغییر در خلقت و هم تغییر در قوانین را منکر بودند (ص ۳۶۱).

این نظریه فراغت از خلقت در تورات چنین تعبیر شده که خداوند در شش روز آفرینش را تمام کرد و روز هفتم به استراحت نشست<sup>۲</sup> (سفر تکوین، باب دوم، آیه ۱).

در قرآن آمده است: «و قالت الیهود عزیر ابن الله و قانت النصارى المسيح ابن الله قولهم بأفواههم یضاهون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انى یوفکون» (سوره توبه، آیه ۳۰)، اما یهود و مسیحیان این نسبت را منکرند. باید دانست عزیر همان عزراست که شریعت موسی را پس از دوران اسارت بابل احیا کرد و حتی اسفار تورات را به سال ۴۵۷ ق م از حافظه ها به روی کاغذ آورد و لذا بعید نیست لقب «پسر خدا» بدو از باب تکریم مقام معنوی او نزد یهود باشد؛ همچنان که لقب «پسر خدا» به مسیح نیز از همین راه بوده است و همزمان با مسیح، این اصطلاح «پسر خدا» در نوشته فیلون اسکندرانی (سی قبل از میلاد و چهل بعد از میلاد) به قلم آمده است (ص ۳۶۳، به نقل از المنار، ج ۱۰، ص ۳۲۲-۳۲۸).

در قرآن آمده است که یوسف به فرعون گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» (سوره یوسف، آیه ۵۵). ایراد گرفته اند که معهود نیست فراغه مصر از بیگانگان خصوصاً عبریان وزیر استخدام کرده باشند. پاسخ این است که واگذارنده مقام وزارت به یوسف نیز خود از نژاد هند و اروپایی بوده که از سال ۱۵۷۰ ق م تا ۱۸۰۰ ق م بر حکومت مصر مسلط شدند (خاندان های پانزدهم و شانزدهم و هفدهم فراغت). خاندان هجدهم به بعد مصری هستند و مهاجرت یهود مربوط به موسی و فرعون در

دوره خاندان نوزدهم صورت گرفته (و اگر مانعی برای استخدام وزیر عبری وجود داشته، در این دوره است؛ حال آنکه یوسف صدها سال پیش از موسی بوده است) (ص ۳۶۳).

اینکه پنداشته اند در قرآن لحن (= غلط و انحراف صرفی و نحو) هست، بیجاست. باید دانست قرآن سند صحت لغت است، نه به عکس (ص ۳۶۹). مواردی از ایرادات را که گاه مستند به روایاتی از صدر اسلام نیز هست، ذکر می کنیم و اجمالاً توضیح می دهیم.

از عایشه روایت کرده اند که سه غلط از کاتب در قرآن هست:

۱. «ان هذان لساحران» (سوره طه، آیه ۶۳)؛

۲. «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون» (سوره مائده، آیه ۶۹)؛

۳. «و المقیمین الصلاة و المؤمنون الزکاة» (سوره نساء، آیه ۱۶۲).

و از سعید بن جبیر نقل کرده اند که یک مورد دیگر افزود:

«فأصدق و اکن من الصالحین» (سوره منافقون، آیه ۱۰).

و نیز گفته اند در آیه «یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشراً» (سوره بقره، آیه ۲۳۴) چرا «عشرة ایام» نیامده است که البته این مورد اگر برای اعراب غیر مأنوس بود، ایراد می گرفتند (ص ۳۶۹) و تقدیر «عشر لیال» است (ص ۳۷۵).

درباره «ان هذان لساحران» توجیهاات فراوان است و مؤلف کتاب از ابو عمر بن علاء روایت کرده که من شرم دارم «ان» را مشدد و «هذان» را مرفوع بخوانم (شاید مرادش این است که آن وقتی مخفف شد، دیگر نصب نمی دهد).

اما درباره اشکال رفع در معطوف به منصوب: «ان الذین آمنوا... و الصابئون»، گفته اند معطوف است به محل اسم که مبتدا و مرفوع است. اما اینکه مورد مشابه زیر چرا منصوب است:

است: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصارى و الصابئین» گفته اند به مناسبت «ی» در نصاری «صابئین» نیز منصوب آمده، حال آنکه در مورد پیشین به مناسبت محاورت با او در «هادوا» صابئون مرفوع آمده است (ص ۳۷۰-۳۷۱).

اما نصب «المقیمین الصلاة» در آیه ۱۶۲ سوره نساء به مناسبت مدح و اختصاص است؛ همچنان که در آیه ۱۷۷ بقره دیده می شود:

«الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابیرین...» (ص ۳۷۲).

اما جزم «و اکُن» به علت عطف به «أصدق» است، به شرط اینکه بدون فاء در نظر گرفته شود (ص ۳۷۲).

ایراد گرفته اند که در آیه ۳۰ سوره بقره به جای «نقدس لک» از قول ملائکه، «نقدسک» کافی بوده است و «نقدس لک»

۲. قرآن، خستگی و لزوم استراحت را از خدائنی می کند (سوره فاطر، آیه ۳۵؛ سوره ق، آیه ۵۰).

اعراب بوده (ص ۴۴۵)، حال آنکه به نظر مؤلف قصه های قرآنی حقیقت واقع است (ص ۴۲۹)؛ مثلاً قصه موسی و فرعون و یوسف و برادرانش در تاریخ مصر قدیم نیامده (و در تورات آمده) و تاریخی است. اگر غالب قصص قرآن از فرهنگ رایج بین اعراب بود، قرآن تصریح نمی کرد که تو ای پیامبر و قوم تو اینها را نمی دانستید (سوره هود، آیه ۴۹).

مؤلف متکرر این است که برای نمونه قصه هاییل و قایل «تمثیل» باشد، با این استدلال که در قرآن می خوانیم: «و اتل علیهم نبأ ابی آدم بالحق» (سوره مائده، آیه ۲۷) و البته مؤلف بر هنرنمایی تصویری قرآن تأکید می کند، اما اینکه بگویند این از اساطیر شایع در ملل قدیم بوده، گستاخی است (ص ۴۵۲).

طبق تحقیقاتی که مرحوم معرفت نقل کرده است، فرعون معاصر موسی «مفتاح» از خاندان نوزدهم است که هم اکنون جثه مومیایی اش در موزه مصر موجود و مصداق «فالیوم ننجیک بیدنک لتکون لمن خفک آیه» (سوره یونس، آیه ۹۲) است و نیز از این فرعون لوحی بقی است که در آن مدعی شده اند که بنی اسرائیل را نابود کرده است. البته این کتیبه را زمانی نوشته اند که می پنداشته اند آن کار حتماً انجام می شود اما انجام نشد و فرعون به هلاکت رسید، لیکن کتیبه به شماره ۵۹۹ در دار الآثار مصر موجود است (ص ۵۵۷-۵۶۰). در هر حال، فرعونیان نمی خواستند عجز خود را از جلوگیری از مهاجرت بنی اسرائیل اعتراف کرده باشند. و فرمانروایان بعدی کوشیدند نام و آثار آنان را تا می توانند از میان بردارند<sup>۳</sup>. با تفصیل فوق تاریخی بودن اصل قصه موسی و فرعون تأیید می شود.

مرحوم معرفت به پیروی از ابوالکلام آزاد و دیگر محققان طی بحث مفصلی کوشیده است اثبات نماید که کوروش همان ذوالقرنین مذکور در قرآن است (ص ۴۶۸-۵۵۱) و حتی قول ابوریحان بیرونی را که ذوالقرنین احتمالاً شمریر عرش (۲۷۵-۳۰۰ میلادی) اولین پادشاه حمیری است، نمی پذیرد و می گوید از حمیریان آن که ملقب به «ذوالقرنین» بوده، دومین پادشاه حمیری ملقب به «صعب» است که از ۳۰۰ تا ۳۲۰ میلادی حکومت کرده و اعراب بدو افتخار می کرده اند و در خطبه قس بن ساعده نیز نام او آمده است (ص ۵۳۱-۵۳۲) و افسانه ها درباره او ساخته اند که به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. در اینجا گفتار خود را در بازخوانی کتاب شبهات و ردود حول القرآن الکریم به پایان می برم.

۳. آیا به نظر تان عجیب نمی رسد که از کوروش و هخامنشیان به طور کلی ذکری در شاهنامه نیست؟ و حتی تمام دوره اشکانیان با سیزده بیت بیان شده است.

مفعول دیگری می طلبید. پاسخ این است که در معنی دقت نکرده اند؛ زیرا تقدس لک یعنی تظہیر نفس برای آمادگی حضور در ساحت قدس الهی، نه تقدیس خود خدا. ملائکه چون آدم را پاکیزه نمی انگاشتند، گفتند ما خود را برای عبادت خدا تقدیس می کنیم، یا اشیارا پاک می کنیم، نه اینکه افساد کنیم، تا ترجیحی به آدم داشته باشند (ص ۳۷۶).

گفته اند: در فقره «کن فیکون» (سوره آل عمران، آیه ۵۹)، «کن فکان» ارجح است. بعضی نیز جسارت ورزیده، گفته اند: رعایت قافیه شده است! پاسخ این است که «یکون» ثبوت و دوام را می رساند؛ یعنی خدا هرگاه امر کند، واقع می شود، نه اینکه فقط در گذشته واقع شده باشد (ص ۳۷۸).

درباره آیه «و کان وراثهم ملک یاخذ کل سفینه غصبا» (سوره کهف، آیه ۷۹) گفته اند: درست این بود که گفته می شد «و کان قدأمهم...». جواب این است که این نظیر «من وراثهم برزخ...» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰) و «عن وراثه جهنم» (سوره ابراهیم، آیه ۱۶) و «من وراثهم جهنم» (سوره جاثیه، آیه ۱۰) و «من وراثه عذاب غلیظ» (سوره ابراهیم، آیه ۱۶) است و غرض از این تعبیر، خطری است که شخص را دنبال می کند؛ هر چند زماناً پیش روی او باشد (ص ۳۷۹) (و از این قبیل است: «وراثهم یوماً ثقیلاً» سوره هل اتی، آیه ۲۷).

گفته اند به جای «و طور سینین» بایستی «سیناء» گفته می شود همچنان که در آیه ۲۰ سوره مؤمنون آمده است. پاسخ این است که «سین» صحرائی است که به کوه طور منتهی می شود و «سیناء» نام کوه است (ص ۳۸۰).

در آیه «سلام علی الیاسین» (سوره صافات، آیه ۱۳۰) کلمه را جمع تصور کرده و ایراد گرفته اند که به جای مفرد به کار رفته؛ حال آنکه این خود صورت دیگری از کلمه «الیاس» است (ص ۳۸۱) گفته اند در آیه «اتیا اهل قریه استطعما اهلها» بهتر بود که گفته می شد: «استطعماهم» ایراد کننده ندانسته است که فقره «استطعما اهلها» وصف «قریه» است! (ص ۳۹۱).

در آیه ۲۷۵ ایراد گرفته اند که بهتر بود گفته می شد: «انما الربا مثل البیع»! پاسخ این است که منکران تحریم ربا می پنداشته اند وجه تحریم، سود بردن از ریاست. از این رو، می گفتند در بیع هم سود ملحوظ است؛ حال آنکه وجه تحریم ربا نحوه سود بردن است، نه اصل سود بردن، و در سود بردن از ربا مفاسد بسیاری است (ص ۳۹۲).

نکاتی از باب پنجم

درباره بسیاری از قصص قرآنی گفته اند که از فولکلور رایج بین